



شنبه ۳۱ مردادماه ۱۳۸۸

زنده باد مقاومت مردمی علیه دیکتاتوری

سیاست ورزی با چراغ خاموش؟

(درباره تشکیلات راه سبز امید)

امیر ک

تصمیم به راه اندازی تشکیلات راه سبز امید با موجی از هلهله و تبلیغات از سوی اصلاح طلبان و نیروهای نزدیک به آنها اعلام شد. تشکیلاتی که ادعا می شود نه یک حزب سیاسی، نه یک جبهه سیاسی، بلکه فراتر از آنها و همگام با جنبش غنی و گسترده مردمی طراحی شده است. زندگی در جامعه ایران اما به همه ما آموخته است که پس پشت هر ادعایی، و از لابه لای درزها و شکاف های آن، به حقیقت گفتارها نظر بیافکنیم.

تشیکیلات راه سبز امید چیست؟ آنگونه که تاکنون گفته شده است این تشکیلات از یک کمیته ی مرکزی کوچک با حدود ۴، ۵ نفر تشکیل می شود که موسوی، کروبی و خاتمی از جمله اعضای آن هستند. یک کمیته ی مشاور بزرگتر تشکیل خواهد شد که از کارشناسان و تحلیلگران سیاسی و اجتماعی تشکیل می شود و بدنه ان نیز کمیته های خودجوش و ابتکارات مردمی بیان شده که گفته می شود بر اساس شبکه سازی اجتماعی شکل می گیرند و از حد بالایی از خودمختاری بهره می گیرند. در همین طرح اولیه شباهت ارگان های اصلی این تشکیلات با هر حزب سیاسی دیگری نمایان است. کمیته ای مرکزی متشکل از چند چهره سیاسی و شناخته شده و یک دفتر سیاسی که از نظریه پردازان سیاسی و اجتماعی تشکیل می شود. اصلاح طلبان سالهاست که تحزب سیاسی را به

عنوان پدیده ای مربوط به گذشته (عصر حضور کمونیسم در جامعه) نقد کرده اند و اشکال کمپینی و شبکه های اجتماعی را ظرف دموکراتیک و مناسب عصر نوین جهانی شدن معرفی کرده اند. البته بایست منصف بود و به تفاوت های تشکیلات راه سبز امید با مفهوم متعارف حزب نیز اشاره کرد. در یک حزب سیاسی مدرن تمام ارگان های حزب انتخابی هستند و عالی ترین ارگان سیاسی، کنگره حزب است. کمیته مرکزی و دفتر سیاسی منتخب کنگره حزب هستند و در فاصله ی میان دو کنگره، هدایت حزب را به کمک دیگر ارگان های حزب در دست دارند. اما اصلاح طلبان، لیبرال ها و دموکرات های جعلی که سالها در نقد مرکزگرایی دموکراتیک در احزاب چپ قلم زده اند، به رغم لفاظی های متعدد مبنی بر «شما خود رهبر هستید، شما خود رسانه هستید» و بحث های متعدد مبنی بر شبکه های اجتماعی، فقدان مرکز تصمیم گیری، اتکا به ابتکارات مردمی، و لاف و گزاف هایی از این دست، تشکیلاتی را بنا می کنند که توده های تشکیلاتی، امکانی برای انتخاب اعضای ارگان های مرکزی و رهبری این تشکیلات ندارند.

راهبرد این تشکیلات بسیار روشن است و نایبایی برخی نیروهای سیاسی در برابر آن حیرت آور. الگوی عملکردی تشکیلات راه سبز امید اینگونه است: اعضای کمیته مرکزی چهره هایی سیاسی هستند که تجسم و نمادی از تشکیلات هستند و پیروز شدن تشکیلات به معنای به قدرت رسیدن آنهاست. در کنار این افراد، کمیته مشاور یا دفتر سیاسی یا اگر بخواهیم با اصطلاحاتی رسم روزتر سخن بگوییم اتاق

فکر اصلی تشکیلات قرار دارد که توسط تعدادی معدود در رهبری تشکیلات انتخاب و دعوت به همکاری می شوند بهشتی در مصاحبه خود به روشنی گفته است که اعضای کمیته ی مشاور به این کمیته دعوت خواهند شد. این جمع طرح ریزی راهبرد و تاکتیک های تشکیلات را برعهده دارند. در سطح پایین تر به کمیته های مرتبط با بالا می رسیم که در حوزه های مختلف اجتماعی شکل می گیرند و فعالیت می کنند. در قعر هرم تشکیلات سبز، به کسانی می رسیم که ارتباطی سازمانی با تشکیلات ندارند، بلکه به صورت خودجوش و ابتکاری تشکیل شده اند و قصد دارند ظرفیت ها و توانمندی های خود را در اختیار کل جامعه قرار دهند. اتصال ارگان های رهبری تشکیلات با این لایه، نه سازمانی بلکه رسانه ای است و روی امکانات جدیدی که تکنولوژی های نوین ارتباطی و اطلاعاتی، بویژه اینترنت، آن را ممکن کرده است حساب می کند. همین بخش از تشکیلات است که به شدت بر روی آن مانور تبلیغاتی داده می شود و سعی می شود از طریق بزرگ نمایی و برجسته سازی آن، این تشکیلات را با جنبش همسان پنداری کند. گفته شده که برای عضویت در این تشکیلات لازم نیست فرم عضویتی پر کنید. هر کس می تواند خود را متعلق به این تشکیلات بداند و شروع به فعالیت کند. در پس ظاهر مردم گرای این طرح چند نکته تلخ را اما بایست ببینیم

عضویت رسمی در این تشکیلات، یا هر تشکیلاتی در ایران هزینه دارد. حتی همین امروز و درحالیکه اعضای کمیته مرکزی آزادند، ممکن است هر عضو پایین این

تشیکیلات دستگیر شود و به هزار اتهام من در آوردی از سوی حکومت، مورد شکنجه و اعدام قرار بگیرد. آن هم با کمیته مرکزی ای که در برابر قتل و شکنجه و زندان فعالین جنبش، تنها به پیگیری قانونی از دادگاه های همین سیستم فراخوان می دهند. حال فرض کنید زمانی که حکومت دست به دستگیری اعضای کمیته مرکزی این تشکیلات بزند که جزئی از حاکمیت سی ساله اخیر بوده اند، با آن جوانی که در این تشکیلات عضو است و هیچ گره ای او را به نظام وصل نمی کند چه خواهد کرد. در نتیجه ی این مخاطرات، توده ها هرگز راه نمی افتند بروند عضو تشکیلاتی شوند که قانونی است و احتمالاً اگر دادستان انقلاب درخواست کند، فهرست پرینت شده ی اعضای خود را برای نشان دادن حسن نیت به دادگاه تقدیم می کند. از طرفی، خود تشکیلات و رهبران آن هم تمایلی به درگیر شدن در مشکلات پاسداری از حق فعالیت سیاسی اعضای خود را ندارند. پس نتیجه آن می شود که اصطلاح «شبکه های خودمختار اجتماعی» ظهور می کند. به این ترتیب مسأله ی «حق فعالیت سیاسی» دور زده می شود. حالا هر کس می تواند خود را در این تشکیلات بداند ولی سند جرمی نیز وجود نداشته باشد. پس امکان جذب گسترده مردم و جوانان مهیا می شود. با عدم عضویت رسمی این توده های مردمی در تشکیلات، نیازی نیز به پاسخگویی و مسئولیت سازمانی رهبران نسبت به بدنه نیز از بین می رود و در نتیجه همان گروهی که کمیته مرکزی را تعیین کرده و از اعضای کمیته مشاور را دعوت به کار کرده، می تواند سکان تشکیلات را برای همیشه و هرگونه که بخواهد در اختیار داشته باشد، چرا که در کنگره ای منتخب نشده و به کنگره ای پاسخگو نیست.

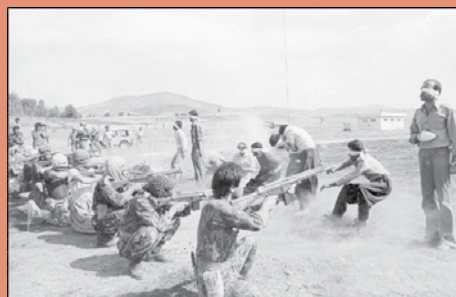
(جدا عجیب نیست شیدایی کسانی نسبت به این طرح که خود را دموکرات می دانند و تمام سازمان ها و احزاب تاکنونی ایران را که بسیاری از آنها مکانیزم هایی بسیار پیشروتر و قاعده مند تر از این تشکیلات داشته اند به باد انتقادات سخت گرفته اند و تمام آنها را استالینیست می نامند)

اما ممکن است برخی بگویند این سخنان درست، اما کسی آن مردم مینکر را مجبور نمی کند که چه فعالیتی انجام دهند. هر شبکه ای مستقل عمل می کند و نظارت و کنترلی در کار نیست، چه کسی می تواند کسی را یا جمعی را که عضو رسمی تشکیلات نیست مجبور کند که چه فعالیتی انجام دهند؟

بله شاید درست بگویید. اما کمی دورتر رویم تا چشم اندازمان وسیع تر شود و بخش بزرگتری از فعل و انفعالات را بتوانیم ببینیم. کمیته مشاور راهبردها و خط مشی های کلات را تعیین می کند و در کمیته های پایین تر که در حوزه زنان، جوانان، دانشگاه، ورزشکاران و ... ایجاد شده این خط مشی های کلی با اقتضانات آن حوزه های معین تلفیق می شود و ترویج و تبلیغ می شود. آن شبکه ی بزرگ خودمختار اجتماعی در واحدهایی با امکانات محدود فعالند. هر فعالیت ابتکاری آنها که همراستا یا تقویت بخش خط مشی کلی تشکیلات باشد، مورد استقبال گرفته و به اصطلاح رله یا منعکس می شود. ابتکارات ناهمخوان، رله نمی شود و ایزوله می شود. با این مکانیزم از کمک های مردمی بهره می گیرد، بدون آنکه لازم باشد خواست های آنها را دنبال کند و یا مسیرهای متفاوت و ناهمخوان در تشکیلات راه باز کنند.

اگر با سایت «بلاترین» آشنایی داشته باشید مثالی روشنگر از نحوه عملکرد اینگونه شبکه هاست. از طرفی همگان قادر به مشارکت در آن و بیان خود هستند. اما اگر بیان شما با دیدگاه اکثریت فعال در شبکه ناهمخوان باشد با منفی های فراوان از چشم خواننده دور می افتد و بیان کسانی که همراستا با اکثریت فعال شبکه هستند امتیاز بالا کسب کرده و به جلوی چشم می آیند. شبکه ی اجتماعی مورد نظر اصلاح طلب ها نیز همین گونه عمل می کند. از طریق تشکیل کمیته های تشکیلاتی در حوزه های مختلف، این تشکیلات سیاست مردمی را با آوانس شروع می کند. فعالین تشکیلاتی این شبکه ی به ظاهر خودمختار، از سویی با کمیته مشاور و رهبری در تماس اند و از طرفی به منابع عمده ی رسانه ای. در نتیجه هر عضو خودمختاری از این شبکه تنها می تواند در صورتی مؤثر باشد که خط سیاسی تصمیم گیری شده در بالا را گسترش دهد. اگر ساز ناساز بزند، در شبکه باقی می ماند، اما mute می شود.

گرچه دوران کنونی محتاج عمل است، اصلاح طلبان اما به لفاظی علاقه دارند. «جبهه» مشارکت، «راه» سبز امید. آنها می کوشند چتری جلوه کنند. دریغا که توفان چتری باقی نمی گذارد.



در مهیاباد یا ایجاد یک فضای امنیتی، نیروهای انتظامی را در خیابانهای اصلی مستقر گشته و نیروهای گارد ویژه نیروی انتظامی نیز با استفاده از موتور سیکلت اقدام به گشتزنی مسلحانه در داخل شهر نموده اند. علاوه بر این، هلیکوپترهای حکومتی نیز مدام بر فراز شهر در حال پرواز بودند.

مردم شهرسندج نیز به مناسبت ۲۸ مرداد علی رغم تهدید نیروهای امنیتی واماکن انتظامی بخش های زیادی از مغازه ها و کارگاههای خود را تعطیل و دراعتصاب عمومی شرکت کردند و جوانان سندج در استقبال از بزرگداشت مبارزه و مقاومت و یاد جانبختگان ۲۸ مرداد بر فراز کوه آبیدر آتش بزرگی روشن کردند.

مرداد امسال، سی امین سالگرد صدور فرمان خمینی برای حمله به کردستان بود. بدین مناسبت طی اعلام فراخوانی عمومی برای اعتصاب عمومی، بسیاری از مغازه ها، بازار، کارگاهها و... بسته شدند. بخشی از کارگران در سندج سر کار نرفتند و با این اقدام خود شهرک صنعتی را که دهها کارگاه فلز کار، مکانیک و خدمات اجتماعی و مرکز کار و مغازه را در بر میگیرد را به اعتصاب کشاندند. حدود ۵۰ کارگاه در این شهرک از بامداد تماما تعطیل بودند.

این در حالی بود که نیروهای سرکوبگر با امنیتی کردن فضا سعی در ایجاد رعب و وحشت در میان مردم را داشتند . در شهرهای مختلف نیز مأموران اطلاعاتی، نیروهای انتظامی، فرمانداری، شهرداری، اداره اماکن و ارگانهای مختلف علیه اعتصاب بسیج شدند و به تهدید مردم پرداختند. روز قبل از اعتصاب، اماکن انتظامی با فراخواندن اتحادیه فلز کاران سندج اعلام کرد که هیچ کس نباید در اعتصاب شرکت کند. همزمان شورای تامین امنیت استان کردستان در سندج، طی جلسه ای با حضور فرماندهان نیروی انتظامی واطلاعاتی، به استناداری وفرمانداری ها اعلام کردند که مسئولین امور صنفی وخدماتی شهر را احضار وکتبا به آنها اخطار کنند که نباید مغازه ها بسته شود.



اعتصاب عمومی در کردستان

روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ خمینی فرمان حمله به مردم کردستان را صادر کرد. طی این فرمان ارتش و سپاه پاسداران روانه کردستان شدند و جنایات عظیمی رادر آنجا مرتکب گشتند. کردستان به صحنه جنگ خونینی بدل شد و این شروع رسمی و عملی جنگی گشت که سی سال است با اعدامهای دسته جمعی، با کشتار مردم شهرها و روستاهای کردستان و با میلیتاریزه کردن فضای جامعه ادامه داشته و همچنان ادامه دارد .

اخبار کوتاه

تظاهرات در شهرک آپادانا

همزمان با گفت وگوی زنده احمدی‌نژاد با خبرنگار واحد مرکزی خبر بعد از بخش خبری ساعت ۲۱ شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی درباره اعضای کابینه دولت دهم و معرفی آنان و سوابق شان توسط محمود احمدی نژاد مردم شهرک آپادانا بار دیگر دست به تظاهرات اعتراضی زدند.

پنج شنبه شب ده‌ها تن از ساکنین شهرک آپادانا در اقدامی خودجوش در محوطه شهرک آپادانا جمع شده و با سر دادن شعار نسبت به انتخاب محمود احمدی نژاد به عنوان رئیس‌جمهور دهم اعتراض کردند.
از جمله شعارهایی که سر داده شد، می‌توان به: «مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر احمدی»، «آزادی اندیشه‌ از پنجره نمیشه» و «درد ما درد شماست، مردم به ما ملحق شوید» اشاره کرد. تظاهرات کنندگان همچنین با شعار و خواندن سرود «یار دستانی» تا نیمه شب در بین بلوک‌های مسکونی شهرک حضور داشتند.

شعار مرگ بر دیکتاتور، همزمان با پخش تلویزیونی سخنان احمدی نژاد

سخنرانی احمدی نژاد با شعار مرگ بر دیکتاتور پاسخ داده شد

بنابه گزارشات رسیده از تهران،اعتراضات امشب مردم تهران بصورت گسترده همزمان با آغاز سخنرانی احمدی نژاد آغاز شد از تمامی نقاط شهر تهران صدای بانگ الله اکبر و شعار مرگ بر دیکتاتور به هوا بر می خواست.

مردم تهران حوالی ساعت ۲۱:۵۰ همزمان با پخش سخنرانی احمدی نژاد از تلویزیون دولتی بصورت گسترده بر بام منازل ،در کوچه ها و خیابانهای فرعی فریادهای اعتراضات خود را با بانگ الله اکبر و مرگ بردیکتاتور به او پاسخ دادند و با ادامه یافتند سخنرانی دیکتاتور منصوب اعتراضات ادامه یافت.در بضی از خیابانها جوانان موتور سوار و خودروهای شخصی مردم با بوق زدن متمد با اعتراضات همراهی می کردند.

فریادهای اعتراضات مردم از تمامی مناطق تهران به هوا بر می خواست از جملهٔ آنها تهران پارس ، آزادی ، ستارخان ، توحید، بلوار کشاورز، ونک ، فاطمی ،میر داماد، سیدخندان ، ولنجک ، خیابان قزوین ، آذری ، یافت آباد ، منیریه ، خیام ، پونک ، تجریش ، الهیه ، فرمانیه ، فاطمی ، جمهوری ، فیاض بخش ، نارمک می باشد. همچنین گزارشاتی از شهرهای مختلف ایران که همزمان با آغاز سخنرانی دیکتاتور منصوب ولی فقیه اعتراضات خود را آغاز کردند .شهرهایی مانند اصفهان، شیراز، اهواز ،آبادان،کرمانشاه،قزوین و شهرهای دیگر گزارش شده است.

نیروهای سرکوبگرولی فقیه ، بسیج و سپاه پاسداران و لباس شخصیها سوار بر موتور بصورت کله ای در میدانین و خیابانها اصلی گشت می زدند مردم با مشاهدهٔ آنها بر شدت اعتراضات خود می افزودند و بانگ الله اکبر و شعار مرگ بر دیکتاتور و آنها را هو می کردند.

فعالین حقوق بشر ودمکراسی در ایران ۲۹ مرداد ۱۳۸۸

دادگاه فعالین کارگری هفت تپه

خبرگزاری هرانا: ساعت ۹ صبح روز جاری، سه‌شنبه، مورخ ۲۷ مرداد ماه اعضای هیات مدیره سندیکای کارگری کشت و صنعت هفت تپه در شعبه دوم دادگاه انقلاب دزفول مورد تفهیم اتهام و محاکمه مجدد قرار گرفتند .

کارگران که با اتهاماتی چون تبلیغ علیه نظام از طریق مصاحبه با رسانه های بیگانه، ارتباط با افراد معاند نظام، تشکیل سندیکای غیر قانونی (که در پرونده به عنوان تشکلی غیر قانونی نام برده شد)، تحریک کارگران علیه سران نظام روبه‌رو بودند با رد تمامی اتهامات به دفاع از خود پرداختند .

محمد اولیایی‌فر وکیل مدافع کارگران در جلسه‌ی دادگاه در دفاع از کارگران با استناد به مفاد قانونی در خصوص تشکیل سندیکا و با ارایه‌ی اسناد موجود در ارتباط با ثبت قانونی سندیکای کارگری از طریق اداره‌ی کار و نامه‌نگاری با وزارت کار اتهامات وارد شده را بی اساس و به دلیل مشابهدت بسیار اتهامات طرح شده در این پرونده با پرونده‌ی قبلی در جریان کارگران، خواستار تجدید جلسه‌ی دادگاه پس از صدور رای از سوی دادگاه تجدید نظر اهواز شد که با موافقت قاضی پرونده‌ی جلسه‌ی رسیده‌گی به بعد از صدور حکم از سوی شعبه سیزدهم دادگاه تجدید نظر اهواز موکول شد .

محمد حیدری مهر، فریدون نیکوفر، نجات دهلی و جلیل احمدی با حکم برائت از این پرونده خارج، اما اتهامات ذکر شده هم‌چنان رضا رخشان مسئول روابط عمومی و علی نجاتی رییس هیات مدیره‌ی سندیکای کارگران هفت تپه که چندی پیش از کار اخراج شده بود را تهدید می‌کند.

ولیعصر؛ خیابانی که به دلایل «خاص» یکطرفه شد

نزدیک ترین تحلیل درباره چرابی و چگونگی طرح یک طرفه کردن خیابان ولیعصر تهران، نه بحث های تخصصی و فنی است ونه تسهیل در رفت و آمد شهروندان و احیانا کاستن از بار ترافیکی منطقه؛یگانه هدف از عملیاتی کردن این طرح، همانا اهداف امنیتی و سیاسی است.

خیابان ولیعصر تهران به عنوان شاهراه حمل و نقلی تهران یکی از خاطره انگیز ترین و مهم ترین خیابان های پایتخت از دیرباز تاکنون بوده است تا حدی که حتی در همین وقایع اخیر کشور نیز کمتر روزی بود که نام این خیابان یا میدانهای ولیعصر و ونک به عنوان میدایی برای کانون اعتراضات مطرح نشده باشد و همین امر نیز هراس نیروهای امنیتی را تاکنون به شدت در پی داشته است. همه این عوامل دست اندرکاران امر را در اندیشه طرحی انداخت که هم ظاهری مردم فریب و شهروند مدارانه داشته باشد هم بتواند اهداف آنها را به طوری صد در صدی برآورده نماید و در این بین چه طرحی بهتر از یک طرفه کردن ولیعصر؟ با اجرای این طرح هم آقایان می توانستند داد شهروند مداری و کاستن از بار ترافیکی منطقه سر دهند و هم به اهداف استراتژیک خود در فرونشاندن اعتراضات مردمی دست یابند؛ ینگونه بود که ولیعصر یک طرفه شد و اعتراضات مردمی هم به موازات آن آغاز.

آخر شهروندان تهرانی از زمان روی کار آمدن قالیباب به شهرداری تهران کمتر به طرح های غیرکارشناسی عادت داشتند و بیچارگان نمی دانستند که محل طراحی این طرح جایی به جز اتاق های در بسته خیابان بهشت بوده است و شهرداری نیز در اجرای این طرح هیچ اراده ای از خود نداشته است. اگر به غیر از این بود چرا روزنامه

برچیده شدن یک جشنواره سینمایی حکومتی در کانادا

کمیته افشای «فعالیت‌های فرهنگی ضد هنری» جمهوری اسلامی در بیانیه ای خبر داده که با فعالیت های افشا کننده توانسته است یک شاخه فرهنگی حکومتی جمهوری اسلامی در کانادا را به تعطیلی بکشاند.
بیانه به شرح زیر است:

برچیده شد!

خیمه شب بازی رژِیم «هولوکاست اسلامی»
«جشنواره فیلمهای کوتاه ایرانی در ریچموند هیل – کانادا»
برگزار کننده: پرشیا فیلم
http://www.persiafilm.ca

«فقط ای کاش یک سردار رادان (فرمانده نیروی انتظامی تهران(هم در خارج از کشور داشتیم»
شاهرخ بحرالعلومی «نماینده رسمی و وکیل تام الاختیار اتحادیه تهیه کنندگان سینمای جمهوری اسلامی پرشیا فیلم در کانادا»
http://shahrokhbahr.blogfa.com

ماهیت نفرت آور جمهوری «هولوکاست اسلامی» در ایران و جنایاتی که تاکنون مرتکب شده است پاشنه آشیلی است که با کمترین افشاکاری سبب ناکامی اش میشود!

همانگونه که آگاهید نمایندگان فرهنگی جمهوری اسلامی سالهاست در تلاشند تا «خدمات فرهنگی» در زمینه های گوناگون، به ایرانیان خارج از کشور بدهند.

جمهوری اسلامی همواره از «فعالیت‌های فرهنگی»، بویژه هنر و سینما، بیشترین بهره برداری را کرده و با اینگونهترفندهای فرهنگی، توسط لابی های ریز و درشت مزدور خود، توانسته است میان ایرانیان خارج کشور راه بازکند؛ و دستگاه های تبلیغاتی اش از جمله: بنیادهای فرهنگی،

خاوران تکثیر شد

سایت نوروز خبر داده است که روز بیست و یکم و بیست و چهارم تیرماه در بهشت زهرای تهران پیکر دهها نفر از شهروندان تهرانی که در اعتراضات اخیر توسط نیروهای سرکوبگر کشته شده بودند بدون اسم و مشخصات فردی تحت تدابیر شدید امنیتی در قطعه ۳۰۲ بهشت زهرای تهران به خاک سپرده شده اند .

سایت نوروز دراین باره مینویسد :

« یکی از پرسنل زحمت کش بهشت زهرای تهران به خیرنگار نوروز گفت:«در روزهای ۲۱ و ۲۴ تیرماه جنازه هایی بدون نام و مشخصات و تحت تدابیر شدید امنیتی، به این قبرستان آورده شده و با صدور اجباری جواز دفن برای آنها در قطعه ۳۰۲ به خاک سپرده شده است.

با پیگیرهای خیرنگار نوروز از بهشت زهرای تهران، روز بیست و یکم تیرماه از بین جوازهای دفن صادر شده در آن قبرستان، ۲۸ جواز بدون ذکر نام و نام خانوادگی صادر شده و همگی در قطعه ۳۰۲ به خاک سپرده شده اند. ۲۴ تیرماه نیز ۱۶ جواز دفن با شرایط فوق صادر شده است.
گفتنی است سایت نوروز در تاریخ ۲۴ تیرماه نیز به نقل از

شهرداری فردای اجرای این طرح در صفحه اول خود با تیتری انتقادی به استقبال طرح خود رفته بود؟ مگر می شود طرحی در شهرداری به ادعای آقایان کارشناسی طراحی شود و فردای آن روز ارگان خود آنان به انتقاد از این طرح به اصطلاح کارشناسی بپردازد؟ آخر کدام وجدان بیداری است که به حمایت و دفاع از این طرح بپردازد؟ مگر نمی گویند که هدف این طرح آسودگی خاطر بیشتر مردم بوده است؟پس چرا هیچ شهروندی را نمی یابی که از این طرح و پیامدهای آن راضی باشد؟

ترافیک سنگین خیابان های جردن و گاندی و شرعیتی در همین چند روز به واقع خبر از آسودگی مردم می دهد و اینکه چقدر این طرح مردمی است! جالب اینجاست که این طرح چندی قبل در شهرداری تهران مطرح شده بود و به دلیل مغایرت آن با ابعاد تخصصی و فنی و شهروندی، با قاطعیت رد شده بود.حال چگونه است که یک شبه آقایان به فکر ترافیک منطقه می افتند و به شکلی بسیار ضربتی به اجرای آن همت می گمارند؟ اگر این طرح واقعا کارشناسی شده بود چرا اینقدر با سرعت مطرح و اجرا شد؟

می دانید و می دانیم که ولیعصر و ونک در روزهای گذشته بسیار بیش از سایر مناطق تهران برای آقایان دردسر درست کرده بود و با ترافیک منطقه نیز عملا امکان گسیل نیرو با سرعت در آن از اینان سلب شده بود و با اجرای این طرح آقایان می توانند مطمئن باشند که در عرض چند دقیقه می توانند نیروهای خود را از هر نقطه ای از تهران هم که شده به این خیابان برسانند و به فرونشاندن اعتراضات مردمی مشغول شوند و چه توجیهی بهتر از این برای آنان که این طرح را عملیاتی نمودند؟

اما یک نکته را نیز نباید فراموش کرد و آن هم این است که اگر قرار بر وقوع تحولی باشد، آن تحول اتفاق می افتد؛چه ولیعصر یکطرفه باشد چه نباشد...

نشریات (مجلات)، رادیو و تلویزیون، را پهن کند.

در چند سال گذشته، جمهوری اسلامی در جهت خنثی سازی مخالفین و مسلح به سیاست «تروریسم فرهنگی» «وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» و با مخفی شدن در پشت جشنواره ها و برنامه های فرهنگی بظاهر «بی طرف» تحت نامهای گوناگون: کنفرانس ها (کنفرانس برلین)، بنیادهای ریز و درشت فرهنگی – اجتماعی (پربایی)، آتش بازیهای چهارشنبه سوری، جشنهای نوروزی و تابستانی، کنگره های ایرانی – اسلامی، صدور: هنرمندان، شاعران (زنده و مرده)، سینماگران، عکاسان و خوانندگان، و صد البته جشنواره های «زیر گنبد کیود» «آش یک میلیون دلاری» «یکی بود یکی نبود»، کوشیده است تا در محیط خارج از کشور نفوذ کرده، مرزها را مخدوش نموده، و کنترل اوضاع را توسط لابی فرهنگی اش به نفع خود بدست گیرد.

از آنجایی که جمهوری اسلامی، چون سابق، نمی تواند در جشنواره های سینمایی غربی حضور چشم گیر داشته باشد، بر آن شده است تا جشنواره های پرهزینه میان ایرانیان، بویژه در کانادا، راه بیاندازد. جشنواره فیلمهای کوتاه ایرانی در ریچموند هیل کانادا در این چهارچوب قرار دارد. این جشنواره قرار بود سینمای ایران را به ایرانیان تبعیدی، مهاجرین و بقال ها فرهنگی معرفی کند – تا ایرانیان خارج از کشور ببینند در جمهوری اسلامی تنها سانسور، شکنجه، تجاوز، اعدام و کشتار نیست بلکه «هنر و سینما اسلامی» هم هست و تحت حمایت «معاونت امور سینمایی و سمعی بصری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» سینما چه رشد «الهی» داشته است؛ تا شاید این جشنواره مرحمی بر زخم شکنجه شدگان باشد – تا شاید ایرانیان، کشتار عزیزانشان در سی سال گذشته و بویژه چند هفته اخیر را به فراموشی سپرده و «همه با هم» با «اتحاد» بروایت «کمیته های همبستگی با ملت [اسلامی] ایران» و با خیال راحت بخواب « موهوم سبز» بروند.

خانواده یکی از شهدای حوادث اخیر، از وجود دهها جنازه در سردخانه ای در جنوب غربی تهران خبر داده بود، که با تحویل جنازه های منجمد به خانواده ها در روزهای بعدی این خبر تا حدودی مورد تأیید قرار گرفت.

لازم به ذکر است، اجساد در سردخانه های پزشکی منجمد نمی شود اما به دلیل اینکه این جنازه های در سردخانه های صنعتی نگهداری شده بودند، اجساد منجمد شده و به فرم خود را از دست داده بودند.

به نظر می رسد پس از دیده شدن جنازه های شهدا در سردخانه های صنعتی و وحشت از انتشار اخبار آن توسط خانواده ها، جنازه ها بدون شناسائی به بهشت زهرا برده شده و به خاک سپرده شده اند.

پی گیری خبرنگار سایت نوروز از مسئولین بهشت زهرا در روزهای اخیر بی نتیجه بوده است و هیچکدام از آنها حاضر به پاسخگویی در مورد این اجساد نبوده اند. با اینحال با همکاری برخی از پرسنل آ سازمان با خبرنگار نوروز، شماره جواز دفن شهدایی که بدون نام در قطعه ۳۰۲ به خاک سپرده شده اند در اختیار سایت نوروز قرار گرفته است که در صورت لزوم منتشر خواهد شد.» لازم به ذکر است این نخستین بار نیست که جانباختگان اعتراضات مردمی و سیاسی به حکومت، بدون تعیین



باری با هوشیاری و به همت و پشتیبانی هنرمندان، هنردوستان و فعالین سیاسی–اجتماعی در تبعید، خوشبختانه این خیمه شب بازی حبله گرانه، افشا و رسوا گردید. طی تلاشهای پیگیرانه این دوستان، تئاترشهر و شهرداری ریچموند هیل مورد اعتراض شدید قرار گرفت. در پایان پس از چند روز اعتراض بی وقفه، تحت فشار جو حاکم متاثر از رویدادهای و تظاهراتهای اخیر در ایران و تورتوتو، اعتراضات هنرمندان تبعیدی، افشاگرهای «کمیته افشا.»، عدم استقبال ایرانیان آگاه – برگزارکنندگان در «پرشیافیلم»، عطای این «جشنواره» را به لتایش بخشیده و از برگزاری این خیمه شب بازی صرفنظر کرده و «تعطیلی» آن را به «بهانه های» گوناگون و در گوشه اعلان کردند.

شکست و در نطفه خفه شدن این خیمه شب بازی، پیروزی است که به تمامی: جانباختگان و خانواده هایشان، شکنجه شدگان و اسرای در بند سیاه چالهای اسلامی، اعدامیان و سنگسار شدگان، مبارزین در راه سرنگونی رژیم اسلامی، و به تبعیدیان تعلق دارد. این پیروزی را باید گرامی داشت و همواره آماده بود تا رژِیم «هولوکاست اسلامی» را در تمام جبهه ها شکست داد.

جا دارد تا از تمامی دوستان، بویژه: لیلیا قبادی (نویسنده و فیلمساز)، یوسف اکرمی (فیلمساز)، بهمن کیبازی (تهیه کننده– مدیر موتاژ) و فرامرز شبراوند (فتو– ژورنالیست) که در برچیده شدن این خیمه شب بازی چه از طریق نامه نگاری، تلفنی، و یا حضوری شرکت داشتند و همچنین از تمامی افراد، گروه ها و احزاب که به فراخوان «کمیته برگزاری تظاهرات در حمایت از جنبش مردم ایران»، با پشتیبانی پاسخ گفتند و آمادگی خود را در برپایی تظاهرات در مقابل تئاترشهر اعلان داشتند، سپاسگزاری و قدردانی کرد. دست تمامی تان را بگرمی می فشاریم.



هویت از جانب حکومت به خاک سپرده می شوند. از اعدام بازداشت شدگان تظاهرات روز ۳۰ خرداد در سال ۱۳۶۰ که برخی از آنان بدون تعیین هویت، اعدام و دفن شدند، تا به خاک سپردن مخفیانه ی هزاران زندانی سیاسی که در سال ۱۳۶۷ در زندان های سراسر کشور اعدام شدند، حکومت کشتار به هویت و فردیت شهروندان وقعی نمی نهد و از نگاه جمهوری اسلامی، انسان جانباخته، تنها ردی از جنایت است که بایست هر چه سریع تر آن را در خاک مدفون کرد. اما هر شهید بذری است که نهال های انقلاب مردم را می رویاند.

یادداشت هایی برای یک راهبرد سوسیالیستی (بخش ۴)

ن.سپهری از گروه رزا

در ادامه بحث های پیشین به موضوعی کلیدی برخوردیم که نیاز به توضیح جامعی دارد. این موضوع عبارت است از نحوه ی حفظ و بازتولید هژمونی بورژوازی سنتی بر بلوک طبقاتی ذکر شده که شامل خرده بورژوازی مدرن هم می گردد. این بازتولید که توسط ایدئولوگ و گروه های متفاوتی از مناظر گوناگون صورت می گیرد در نهایت در خدمت جلوگیری از تشکیل بلوک انقلابی، یعنی اتحاد پرولتاریا و خرده بورژوازی نوین و هژمونی یافتن پرولتاریا است. نکته ی جالب تر همکاری و همدلی در میان هر دو بلوک متخاصم موجود برای سرکوب هر گونه ایده ی مترقی و انقلابی که اساس نظم و نظام فعلی را زیر سوال ببرد است. البته این همکاری تیمی میان بورژوازی نوین و سنتی در برخی موارد با نوعی تقسیم کار نیز همراه است. این سرکوب که در بخش ایدئولوژیک با محوریت بورژوازی سنتی و در بخش سیاسی با محوریت بورژوازی مدرن انجام گرفته در حالی اتفاق می افتد که هر دو گروه نیز با تأیید یا سکوت بر کار هم نظاره می کنند. برگردیم به به تعینات ایدئولوژیک بلوک های متخاصم. ابتدا اجازه دهید مختصری در مورد ایدئولوژی بحث نماییم.

واژه ی ایدئولوژی در دویست سال اخیر بسیار مناقشه برانگیز بوده است. و در طی زمان هم معانی مثبت و هم تلقی های منفی و هم برداشت های خشی از آن صورت گرفته است؛ همچنان که گاهی ایدئولوژی را در سطح خودآگاه (مانند مجموعه ی از آگاهی ها که کاذب یا صادقند) مثلا در کار مارکس یا لوکاچ، یا در سطح ناخودآگاه (مانند مجموعه ی از پیش فرض های ذهنی که بنیان اندیشه اند) مثلا در کارهای آلتوسر و پولاتزاس و یا در حوزه ی عمل (مانند رفتار بر اساس نظم سرمایه داری با وجود باور به نادرست بودن آن) مثلا در کارهای ژیزک در نظر می گیرند. هر چند که هر کدام از این برداشت ها می توانند گزاره ها و شواهدی در رویداد های معاصر ایران برای اثبات تعریف خود بیابند اما اجازه دهید برای حفظ یکپارچگی بحث با گفتارها پیشین در اینجا هم از برداشت آلتوسر استفاده نماییم. اما آلتوسر در مورد ایدئولوژی چه می گوید؟

آلتوسر ایدئولوژی را در سطح گزاره های بنیادینی که مبنای شکل گیری اندیشه و به زبان دیگر پیشفرض های اندیشیدن و به تبع آن عمل کردن هستند در نظر می گیرد. اصطلاحا، ایدئولوژی در نظر آلتوسر در حوزه ی ناخودآگاه قرار دارد. یعنی اساسا سوژه های ساخته شده توسط ایدئولوژی بر ایدئولوژیک بودن خود آگاهی ندارند. برای مثال در هندسه ی اقلیدسی، این که از هر دو نقطه تنها یک خط راست می گذرد از پیش فرض های هرگونه اثبات هندسی است. و گزاره های شکل دهنده ی ایدئولوژی نیز به همین گونه شکل دهنده ی اکزیوم های اندیشه اند. مثلا این گزاره که «دوران انقلاب ها دیگر به

دست‌های آلوده هم استراتژی هم تاکتیک

هژیر پلاسچی

جنبش مردم ایران آشکارا وارد مرحله‌ی جدیدی شده است. اگر حتا تا یک هفته‌ی پیش تلاش برای جلوگیری از مستقر شدن دولت کودتا سوبه‌ی مرحله‌یی جنبش بود از این پس با یک کودتای مستقر شده روبه‌رویییم.

درست در چنین نقطه‌یی است که نیروهای فعال جنبش در داخل و خارج از ایران باید جمع‌بندی خود را از شرایط ارائه کنند و راهکارهایی برای ادامه‌ی مبارزه ببیندیشند.

دستگاه سرکوب حکومت اسلامی

یک سوبه‌ی این صحنه دستگاه سرکوب حکومت اسلامی است که پس از گذر از یک سراسیمه‌گی دو هفته‌یی اکنون تلاش می‌کند خیزش مردمی را کنترل کند. سردرگمی دستگاه امنیتی و نظامی در دو هفته‌ی اول که موجب شلیک گلوله‌ی مستقیم به سوی تظاهرات‌کننده‌گان شد، دیگر تکرار نشده است.

سرکوبگران امید داشتند با کشتار خیابانی بتوانند هراس را عمومی کنند اما نتیجه برخلاف آن چیزی بود که انتظار داشتند. تعطیلی شتابزده‌ی بازداشتگاه کهریزک به دلیل افشای جنایت‌هایی که در آن رخ داده بود و بعد آزادی برخی از بازداشت‌شده‌گان پس از کودتا، همه و همه تلاش‌هایی برای مسلط شدن بر فضایی از دست رفته است.

دادگاه‌های علنی و بالماسکه‌های اعترافات نه کارکرد بین‌المللی دارد و نه می‌تواند بدنه‌ی جنبش را به این باور برساند که در یک «انقلاب مخملی» درگیر بوده‌اند. پیام این صحنه‌آرایی خطاب به مردمی است که باید به این نتیجه برسند: «کسانی که شناخته شده بودند چنین شدند، ما که ناشناخته‌ییم چه خواهیم شد؟»

با این همه دستگاه امنیتی و نظامی ایران با همه‌ی

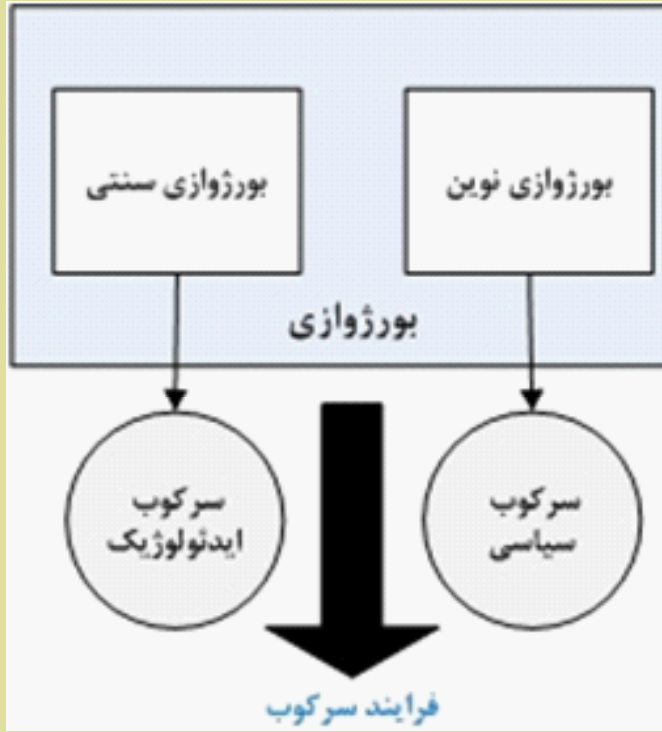
پایان رسیده است.» می تواند مبنای شکل گیری تفکر تغییری باشد که لزوما در رادیکال ترین حالت، تنها به تجویز اصلاحاتی بی خاصیت و فرجام منجر خواهد گشت. همچنین سوژه های ساخته شده بر اساس این ایدئولوژی، به پایان رسیدن عصر انقلاب ها را به عنوان یک حقیقت مورد قبول همه انسان ها در نظر گرفته و به ریشه های شکل گیری این گزاره در ذهن خود، توجه نمی نمایند. این گونه است که آلتوسر در مورد سطح ناخودآگاه ایدئولوژی سخن می گوید. حال می توانیم اندکی از نردبان انتزاع پایین تر آمده و در مورد دستگاه های ایدئولوژیک دولت سخن بگوییم. آلتوسر کار ویژه ی این دستگاه ها را سرکوب نهادهینه شده و کمک به بازتولید روابط طبقاتی و استثماری در جامعه می داند. دستگاه های ایدئولوژیک در نظام سرمایه داری معاصر شامل نظام آموزش، رسانه ها، خانواده، احزاب سیاسی، کلیسا و .. هستند. برگردیم به ایران، اگر گزاره ی مشهور آلتوسر در مورد دولت را در نظر داشته باشیم که بر اساس آن دولت برابر است با دستگاه سرکوب به علاوه ی دستگاه ایدئولوژیک، بهتر می توانیم تقسیم کار ذکر شده در بالا را برای سرکوب گروه ها و اندیشه ی چپ به طور کلی در ایران دریابیم. نمودار اول نشان دهنده ی تقسیم کار میان بلوک های تعریف شده در بحث های پیشین برای سرکوبی بلوک انقلابی، یعنی اتحاد خرده بورژوازی نوین و طبقه ی کارگر است. در حالی که نهاد های نظامی–مافیایی–اقتصادی بورژوازی نوین مانند سپاه، وظیفه ی حذف فیزیکی، بگیری و بندد و سرکوب سیاسی در جامعه را بر عهده دارند؛ بلوک بورژوازی سنتی با رسانه های داخلی به اصطلاح منتقد نظامش مانند روزنامه های اصلاح طلب، پشتیبان های بین المللی اش مانند بی بی سی و ایدئولوگ های رنگ رنگی که در آینده بیشتر در موردشان خواهیم گفت، وظیفه ی سرکوب ایدئولوژیک و جلوگیری از هژمونی یافتن گروه های رادیکال را به عهده گرفته و همچنان به نحو احسن به انجام می رساند. قابل ذکر است که این تقسیم کار، تنها نقش برجسته تر هر کدام از دو بلوک در بخش های مختلف فرایند سرکوب را نشان می دهد و گر نه هر دو گروه در هر دو نوع سرکوب مشارکت دارند اما محوریت در هر بخش با یکی از دو گروه است. یعنی سپاه هم به صورت نهادینه شده سرکوب ایدئولوژیک می نماید اما محور سرکوب ایدئولوژیک بلوک انقلابی نیست.

در مورد سرکوب سیاسی و حذف فیزیکی نیروهای رادیکال و مترقی در تاریخ مبارزات ایران، هم آمارهای مستند و هم سوگنامه های مفصلی در سنت چپ ایرانی وجود دارد. اساسا از عجز و لایه و فحاشی های گروه های چپ ایرانی که بگذریم، این تنها بخش دیگری است که انصافا در مورد آن کاری انجام داده اند. پس اجازه دهید ما در این گفتار بر سرکوب ایدئولوژیک و نظام مند اندیشه ی انقلابی رادیکال در ایران تمرکز کنیم. پس برگردیم به ایدئولوژی. هجمه ی ایدئولوژیک گسترده در سه دهه ی اخیر و به ویژه پس از سرکوب نیروهای میلیتانت چپ در ایران نقش بسیار موثری در شکل دهی بلوک طبقاتی ذکر شده با هژمونی بورژوازی سنتی ایران ایفا نموده است. باید توجه داشت که این هژمونی ایدئولوژیک هم منشاء داخلی

داشته و هم با جریانات بین المللی تقویت شده است. در مورد سرچشمه های خارجی مانند فروپاشی اردوگاه و انحراف کشورهای مانند چین و ویتنام که جریانات چپ معطوف به خارج را فلج نموده و زمینه ی جهانی برای توهمات ایدئولوژیکی مانند پایان جهان را فراهم ساخت به اندازه ی کافی سخن گفته شده است. پس اجازه دهید در ادامه در مورد سرچشمه های داخلی و یا تعینات داخلی منابع ایدئولوژیک خارجی بحث نماییم.

برای ردگیری سرکوب ایدئولوژیک در ایران باید جنبه های گوناگون آن را از هم جدا نماییم. برای شروع در حوزه ی رسانه ها می تواند از همکاری کاملی که در

این زمینه میان رسانه های اصلاح طلب و رسانه های امپریالیستی مانند بی بی سی و صدای آمریکا نام برد. هر دو گروه ضمن ذکر مصیبت های افسانه ای در مورد تجربه ی اردوگاه و تقلیل سوسیالیسم به آنچه حاکم بر اردوگاه بوده و تقلیل تمام آن تجربه ی تاریخی به دوران حکومت استالین بر اتحاد شوروی، وظیفه ی ترساندن توده های مردم از شکل گیری دوباره ی انقلاب سوسیالیستی را ایفا می نمایند (برای مثال مراجعه کنید به مصاحبه های اخیر عباس عبدی و یا نحوه ی پوشش خبر سقوط توپولف ها). از سوی دیگر احزاب سیاسی اصلاح طلب با سرکوب حرکات انقلابی به جرم افراطی گری با در حوزه ی سندیکالیسم متوقف کردن جنبش های اجتماعی نظیر حرکت صنفی معلمان و جنبش دانشجویی هرگونه رادیکالیسم را در نطفه خفه نموده و یا از عمال خود برای جهت دادن به جنبش های دموکراتیک استفاده می نمایند (ارتباط حزب مشارکت با جنبش زنان و متلاشی نمودن دفتر تحکیم بعد از نفوذ نیروهای چپ نمونه های بارز این موضوعند). و در صورت عدم توان برای جهت دادن به جنبش های اجتماعی، زمینه ی سرکوب آن را توسط بلوک رقیب فراهم می آورند (برای مثال مقالات قوچانی در مجله ی شهروند امروز در مورد رشد چپ گرایایی در میان دانشجویان و لزوم برخورد مقامات امنیتی با آن). همچنان که حتی برای فحاشی به یکدیگر نیز از تجربه ی اردوگاه استفاده می نمایند (بیانیه های سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و منتظری در مورد دادگاه های اخیر). ایدئولوگ های این بلوک در حوزه ی فرهنگ با تقلیل نگاه چپ به فرهنگ و هنر، به رئالیسم سوسیالیستی و نگاه ژدانفی، هرگونه ایده ی هنر متعهد را به شدت سرکوب می نمایند. دیگر ایدئولوگ ها در حوزه ی سیاسی با تقدس بخشیدن به دموکراسی بورژوایی و اصلاحات اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا را در ردیف حکومت های تمامیت خواه قرار داده و برای شرح آن به کتاب ۱۹۸۴ ارجاع می دهند و ...



. شرح این مجموعه ی کار تیمی، بسیار وقت گیر خواهد بود. اما باید توجه داشت که عملکرد نیروهای چپ ایرانی نیز در دامن زدن به این مجموعه بی تأثیر نبوده و اصولا از دستگاه ایدئولوژیک بورژوازی انتظاری جز این نمی رود که این گونه عمل کنند؛ اما این موضوع نباید باعث فراموشی عملکرد فضاخت بار نیروهای چپ ایرانی برای مقابله با این سرکوب سیستماتیک باشد. بگذریم. سیاهه ی ذکر شده در بالا فقط به منظور آمادگی ذهنی خواننده برای مطرح نمودن گزاره های شکل دهنده ی سرکوب ایدئولوژیک نیروهای رادیکال در ایران است. اجازه دهید در پایان با احتیاط این گزاره ها را لیست کنیم.

۱.عصر انقلاب ها دیگر به پایان رسیده است! پایان جهان!

۲.انقلاب یعنی خشونت کور! انقلاب یعنی دادگاه و اعدام!

۳.سوسیالیسم یعنی شوروی در دوران استالین!

۴.سوسیالیسم یعنی نگاه ایدئولوژیک داشتن! حکومت

های توتالیتر یعنی فاشیسم و کمونیسم!

۵.دیکتاتوری پرولتاریا یعنی ۱۹۸۴ اورول!

۶.هنر در سوسیالیسم یعنی رئالیسم سوسیالیستی از نگاه ژدانف! هنر تنها برای هنر معنی دارد!

۷.سوسیالیسم در تقابل با آزادی است! یا سوسیالیسم یا آزادی!

۸.انقلاب محکوم به شکست است! اردوگاه عظیم شوروی هم فرو پاشید!

۹.سوسیالیسم یعنی تقسیم فقر! سوسیالیسم یعنی کوبن!

۱۰. سوسیالیسم یک موضوع اقتصادی است و با مطالبات

جنبش های اجتماعی هیچ ارتباطی ندارد!

۱۱.سوسیالیسم در تولید منجر به ناکارآمدی می شود.

سوسیالیسم یعنی توپولف!

ادامه دارد...



مرحله‌ی جدیدی از جنبش مردم ایران باید به سرعت سازماندهی‌های نوینی به کار بست. باید خستگی‌ناپذیر و بی‌وقفه با سکتاریسم راست و چپ پنجه در پنجه آویخت. نه روی کاغذ و در فضای مجازی. در خیابان. پلورالیسم این جنبش بهترین فرصت برای سیاست‌ورزی رادیکال است. این همان نارنجکی باید باشد که ضامن آن کشیده شده است.

مشترک صادر می‌کنند یا این سو و آن سو اتحادهای سراسری بی نام و نشانی سربرمی‌آورد که می‌خواهد همه را زیر یک پرچم بکشانند. بیهوده نیست که اکبر گنجی تمامی جنبش خارج از کشور را به سه دسته تقلیل می‌دهد و بعد تکلیف شب همه را صادر می‌کند. این تلاش‌ها در بهترین حالت کودتایی است علیه پلورالیسم موجود در جنبش. پلورالیسمی که برای راست‌ها غیرقابل کنترل است.

با دست‌های آلوده پیش می‌رویم در دوران اصلاحات حکومتی تلقی مسلطی شکل گرفت که «رادیکالیسم» را مترادف «تندروی» گذاشت. به نظر می‌رسد برخی از «رادیکال‌های عملن موجود» ایرانی نیز این باور همه‌گانی را پذیرفته‌اند. چنین است که آنکه بلندتر از همه در خیابان‌های اروپا و آمریکا فریاد بزند مرگ بر جمهوری اسلامی یا آنکه پرچمش سرخ‌تر باشد، باید رادیکال‌تر هم نموده شود. به بیان

صریح‌تر رادیکال عملن موجود آن است که از امر سیاسی، از سیاست مردم تن می‌زند تا جایگاه سی ساله‌ی خود را در تکرار شعار مرگ بر جمهوری اسلامی حفظ کند.

سیاست رادیکال اما از دست‌های آلوده نمی‌ترسد. از فراز باروهای منزه‌طلبانه نمی‌توان جامه‌ی کژتاب «رای من کجاست؟» را بر اندام جنبش مردم درید. اینک در آغاز

پاورقی

بیست سال کار مخفی در روسیه

نوشته: سسیلیا بابروفسکایا

قسمت اول

وطن پدر و مادریم

به ورشو می روم

پدرم یک یهودی کم جته، مریض با موهای جوگندمی و چشمان شاداب و مهربان بود. او را می توانم مجسم کنم که درتمام طول روز به روی انبوهی از دفاتر حساب خم شده و مشغول شمردن سوده‌های اربابان خود که تاجران الوار بودند، است. این تاجران در ضمن خوشیاوندان دور او نیز محسوب می شدند و به اصطلاح « بانیان خیر» نامیده می شدند. پدرم نزد آنها دفترداری می کرد وماهی چهل روبل می گرفت. هر روز از هنگام غروب تا پاسی از شب گذشته او به روی کتاب های به مراتب حجیم تر از کتاب های تالمود خم می شد و در آنان بیهوده به دنبال معنی زندگی، مینا آن، هدایای الهی و چیزهایی از این قبیل می گشت. هنگامی که مادرم شکایات بسیار قاطع و به جای خود را که چگونه غذا و پوشاک خانواده شش نفریمان را با ماهی چهل روبل تامین و همچنین از ناختری مبتلا به بیماری روانی خود که محصول ازدواج اول پدرم بود نگهداری کند، مطرح می کرد پدرم که غرق در تحقیقات فلسفی و تالمودی خود بود بدون این که چشمانش را از روی کتاب هایش بردارد به درشتی جواب او را می داد .

مادرم بیست سال از پدرم جوانتر بود، زنی چاق و چله و سالم ولی بی سواد. او را می شد واقعا دختر بیست ساله نامید. به سئوالات خانوادگی مادی و محدود علاقمند بود و طرز رفتار پدرم که انگار در ابرها پرواز می کرد او را دیوانه می کرد. مشاجرات غیرقابل اجتنابشان غالبا به این ختم می شد که پدرم کتاب مقدس خود را به زیر بغل می زد به اتاق دیگر می رفت و در را پشت سر خود محکم می بست صدای قفل شدن در می آمد و از سوراخ کلید می شد دید که دوباره جته مجاله شده اش به روی تالمود خم شده و از صدای خش خش قلمش می شد فهمید که دارد تفسیرها و نکاتی به زبان عبری در کتابش می نویسد .

به این ترتیب او تا دیری از شب و اغلب تا هنگام طلوع خورشید همان طور ادامه می داد.

مادرم اغلب به تلخی می گریست. من او را دلداری می دادم ولی در اصل با پدرم همدردی می کردم اگرچه مدتها بود که دیگر اعتقادی به مقدس بودن تالمود و وجود خدا نداشتم.

خوشبختانه به دهکده کوچک و دور افتاده ی ما، ولیز، در ایالت ویتسبک که تقریبا هشتاد ورست از ایستگاه راه آهن فاصله داشت کتاب هائی که توسط مالکین لیبرال محل و معلمین محل که نقش حاملین فرهنگ را بازی می کردند، آورده می شد، باعث شده بود که آخرین بقایای اعتقاد به خدا را از دست بدهم. اینان معلمین مدارس ابتدائی بودند در شهر ما دبیرستان وجود نداشت.

من بیش از اندازه فرصت مطالعه داشتم. چون جائی برای ادامه تحصیل وجود نداشت که به آنجا بروم. احتیاج مبرمی به آموزش یک حرفه نبود زیرا در شهر ما تعداد خیاطان و کفاشان بیش از تعداد مشتریان بود. کار خانگی هم هیچ وقت روی دوشم نبود. تمام کارهای خانه را مادرم داوطلبانه خود انجام می داد. بنابراین در روز بیست و چهار ساعت وقت داشتم که اکثرش را به خواندن آثار پییسارف، شدرین، چرنیشفسکی، گلب اسپنسکی، نکراسوف، داستایوسکی و بسیاری دیگر می گذراندم.

تحت تاثیر این کتاب ها به خصوص رمان چه باید کرد چرنیشفسکی که در من تاثیر بسیاری گذاشت در اوایل جوانی بدون تحصیل کسب یا آموزش حرفه و بی پول تصمیم گرفتم تا زادگاه پدر و مادری خود را ترک گفته راهی ورشو شوم. جائی که آرزو داشتم بتوانم مطالعه و کار کنم و مهمتر از همه با مردمانی آشنا شوم که چرنیشفسکی راجع به آنان نوشته بود و این در زمستان ۱۸۹۴ اتفاق افتاد.

به خاطر می آورم که در اولین روزهای ورودم به ورشو با دو هموطن زن که مثل خودم دختران جوان نیمه کارگر و نیمه روشن فکر بودند آشنا شدم. آنها در یک کارخانه تورسازی کار می کردند و با هسته های مخفی کارگری تماس داشتند. بعد از تلاش ناموفق برای یادگرفتن خیاطی تصمیم گرفتم که من هم مثل دوستانم در یک کارخانه مشغول به کار شوم.

کار پیدا کردن به این سادگی ها هم نبود در آن زمان بیکاری در ورشو بیداد می کرد. پشت در کارخانه ها توده ی وسیعی از دختران موج می زد که حاضر بودند با نازل ترین حقوق هم مشغول کار شوند. بالاخره و بعد از مدتها پرسه زدن در بین جمعیت بی کاران پشت در کارخانه های تور سازی، تنباکو، سیگار، شکلات سازی و غیره خودم را راضی کردم که به کار در یک مغازه کوچک قناعت نمایم.

کارم بسیار یکنواخت و خسته کننده بود. من قطعاتی را تهیه می کردم که کارگران ماهر از آنان کراوات های ظریفی می ساختند .

ساعات کار در روز* در آن زمان هیچ قانون و محدودیتی نداشت، بسیار طولانی و مزدها از هشت روبل در ماه بالاتر نمی رفت. در این کارگاه فقط بیست کارگر کار می کردند، بیشتر دخترانی که آنجا کار می کردند مجبور بودند برای تامین غذا و پوشاک خود به فحشاء تن دهند.

اولبن تلاش هایم برای بیدار کردن و روشن نمودن همکارانم پایان زیاد خوشی نداشت، چون کارم را از دست دادم. زیرا به قول استاد کارگاه من برای دختران آنجا مضر بودم، یکبار دیگر باید دربه در به دنبال کار می گشتم. این بار در کارگاهی کار پیدا کردم که شرایط کار در آن بدتر از اولی بود. به طور خلاصه برای تامین کردن خود دوران تقریبا سختی را گذراندم.

گرچه هزینه زندگی در ورشو آن قدر پائین بود که ما دانشجویانی را که در ماهی بیست و پنج روبل از روسیه برایشان می رسید بورژوا خطاب می کردیم، اغلب گرسنگی می کشیدیم ولی از طرف دیگر تلاش هایم در تحصیل و مطالعه موفقیت آمیز بود . در آن زمان در ورشو بیش از حد معلم وجود داشت. بسیاری از محصلین یهودی به ورشو می آمدند. دانشگاه بزرگی در محدوده وجود داشت * آنها به امید ورود به دانشگاه یا قبول شدن در امتحان برای کلاس های چارم ششم یا هشتم دبیرستان به آنجا می آمدند.علاوه بر محصلین یهودی بسیاری دیگر هم که از دبیرستان به علت فعالیت های سیاسی بیرون شده بودند می خواستند وارد دانشگاه ورشو شوند.

چون ورود به دانشگاه در ورشو ساده تر از مسکو و سنت پترز بورگ بود، افراد متفاوتی در ورشو جمع شده بودند. همه ی این مردان و زنان انقلابی جوان که از وطن خود دور مانده و به علت کمبود معلومات زبان قادر نبودند با زندگی روزمره لهستان در آمیزند، یک رسته روسی را در ورشو تشکیل داده بودند . بسیاری از معلمینی که در این رسته بودند مشتاق انجام فعالیت های انقلابی بودند و به دنبال برنامه ای برای استفاده از این انرژی خود می گشتند.

بنابراین نباید جای تعجب باشد اگر در یک زمان سه معلم با هم داشتیم . یکی از آنان مرا با تئوری داروین آشنا کرد، دومی اقتصاد سیاسی را آموزش می داد واز سومی تاریخ و ادبیات روسیه را آموختم. در حقیقت وجود این همه معلم برای یک کارگر نشانه ی این است که این رسته چه پایه اندکی در روسیه داشت.

کار انقلابی به مقدار وسیع در بین پرولتاریای لهستانی و کارگران یهود لهستانی صورت می گرفت . ما در حالی که از این واقعیت مطلع بودیم خود نمی توانستیم در آن شرکت کنیم زیرا سیاست روسی گری مقامات تزاری به شدیدترین وجه اعمال می شد و به همین جهت هر چیز روسی و من جمله زنان و مردان روسی که وجودشان را در ورشو مدیون انقلاب می دانستند مورد سوءظن لهستانی ها قرار می گرفت. بنابراین در آن هنگام کار انقلابی زیر زمینی برای مان به صورت یک رویای غیر قابل انجام در آمده بود. با وجود این و علیرغم شرایط نامساعد در رسته ما یاس معنی نداشت. برعکس با اشتیاق در جستجوی پیدا کردن راهی برای فعالیتهای مخفی هسته ای در بین کارگران به این در و آن در می زدیم و همزمان با آن سعی می کریم خودمان جهان بینی مان را تعیین کنیم.

به یادم می آید که با چه حرص و ولعی تمام کتاب ها و مقالات روزنامه هائی را که راجع به مجادلات بین مارکسیست ها و نارودنیک ها * بود را می خواندیم. در رسته اکثریت من جمله من طرفدار مارکسیست ها بودیم فقط اقلیت ناچیزی تحت تاثیر روزنامه ی نارودنیکِ روسکاپاپوگاستا * قرار گرفته و از ما جدا شدند. یادم می آید که با چه علاقه و توجهی کتاب اظهارات بحرانی استروه را مطالعه می کردیم و در ضمن ایدا آن را با دیدی انتقادی نخواندیم. همچنین چندین بار کتاب پلخائف را به نام « تکامل نظریه یگانه گرائی تاریخی» را چه به طور دسته جمعی و چه انفرادی خواندیم همیشه تا دیر وقت شب در اتاق های یکدیگر بیدار نشسته و درباره ی مطالب کتاب بحث می کردیم.

یک نسخه از یک جلد رسالات مارکسیستی که شامل یک مقاله از تولین (لنین) بود و از زیر دست سانسور بیرون رفته و سوزانده نشده بود و خوشبختانه در اثر موقعیتی به دست ما افتاده بود، شوری باور نکردنی در ما به وجود آورد و از آنجائی که فقط بک نسخه برای تمام گروه وجود داشت قرعه می کشیدیم که چه کسی اول آن را بخواند .

به علت ناآشنائی با جنبش مخفی لهستان ولی عمدتا به علت عدم وجود تشکیلات در میان ما دسترسیمان به ادبیات و نوشته های مخفی که در خارج به چاپ می رسید بسیار کم بود. گهگاهی نوشته های مخفی که در سنت پترزبورگ چاپ می شد به دستمان می رسید ولی ازآنها هم فقط یک نسخه از هر کدام . اغلب نوشته ها به صورت اعلامیه بود، به ندرت رساله ای دریافت می کردیم.

تا زمانی که گروه مان به این صورت جورواجور، بی شکل و در حقیقت یک جمع وراج بود، دریافت نوشته های مخفی به طور منظم و متشکل غیر ممکن بود.

(ادامه دارد)

اثر حسین رزاقی



در اعماق این دریایی که به نظر آرام می‌رسد، کوسه‌ها از هجوم ماهی‌ها به وحشت افتاده‌اند و هر شب، ماهی زخمی و تکه‌پاره‌ای را می‌بینی که کنار ساحل می‌میرد. در اعماق این دریایی که به نظر آرام می‌رسد، کوسه‌ها به جان هم افتاده‌اند و حتی از گور ماهی‌های مرده هم وحشت دارند و خوب می‌دانند که دیگر به هیچ دریایی راه ندارند محسن عظیمی

Foo Fighters

Best Of You from the album Best Of You

ترجمه ستاره صبور

من اعتراف دیگری دارم

من فریب خورده توأم

هرانسانی زنجیری دارد برای پاره کردن

زنجیری که بسته دست و پایم

بدنیا آمدی برای مقاومت کردن یا مورد تعرض واقع شدن؟

آیا کسی بهترین، بهترین، بهترین‌هایت را می‌گیرد؟

آیا کسی بهترین، بهترین، بهترین‌هایت را می‌گیرد؟

آیا داری به فرد دیگری تبدیل می‌شوی؟

نیازمند تکیه گاهی ام برای سرم

نه طناب دار تو

تو به من چیزی می دهی که نداشتم

بی استفاده هم که هست

خیلی ضعیف بودم برای شکستن

خیلی نیرومند برای از دست دادن

قلب من تحت بازداشت مجدد

اما من شکست رو می شکنم

تفکرم زندگی یا مرگ رو به من میدهد

من نمی توئم انتخاب کنم

ولی

سوگند می خورم که دیگر تسلیم نخواهم شد

من نخواهم پذیرفت

آیا کسی بهترین، بهترین، بهترین‌هایت را می‌گیرد؟

آیا کسی بهترین، بهترین، بهترین‌هایت را می‌گیرد؟

آیا کسی باور و اعتقاد ت را گرفته است؟

دردی که احساس می کنی، یک درد واقعی ست اعتماد ت را!! تو باید اعتراف کنی

آیا کسی بهترین، بهترین، بهترین‌هایت را می‌گیرد؟

آیا کسی بهترین، بهترین، بهترین‌هایت را می‌گیرد؟

دردی که احساس می کنی، یک درد واقعی ست زندگی، عشق

ممکنه بخواهی بمیری تا لنیام بیایی

امید و آرزویی که آغاز می شود

قلبهای شکسته

اعتماد ت راو،

تو باید اعتراف کنی

آیا کسی بهترین، بهترین، بهترین‌هایت را می‌گیرد؟

آیا کسی بهترین، بهترین، بهترین‌هایت را می‌گیرد؟

من اعتراف دیگری دارم دوست من

من احمق نیستم

من خسته ام از شروع دوباره

مکانی تازه

آیا کسی بهترین، بهترین، بهترین‌هایت را می‌گیرد؟

آیا کسی بهترین، بهترین، بهترین‌هایت را می‌گیرد؟

آیا کسی باور و اعتقاد ت را گرفته است؟

دردی که احساس می کنی، یک درد واقعی ست

اعتماد ت را!!

تو باید اعتراف کنی

آیا کسی بهترین، بهترین، بهترین‌هایت را می‌گیرد؟